



مسیر زندگی ام از ۱۲ سالگی زمانی به بیراهه رفت که من هم مانند برخی از نوجوانان روستای بساط عرق خوری در یک مجلس عروسی نشستم تا چنین وانمود کنم که چیزی از دیگران کم ندارم. متأسفانه امروز مشروب خوری در مجالس عروسی به روستاها کشیده شده است و بسیاری از جوانان و نوجوانان برای خودنمایی و یا غرور هیجانی مسیر اشتباهی را در زندگی خود انتخاب می کنند و خیلی زود برگردان تبااهی می افتند چرا که...

چرا ترک تحصیل کردی؟

در روستا معمولاً به درس و مدرسه اهمیتی داده نمی شود و بیشتر دانش آموزان در سن نوجوانی ترک تحصیل می کنند. من هم مانند خیلی از دوستانم درس و مدرسه را رها کردم تا به دنبال کار وزندگی بروم.

چه شغلی را بعد از ترک تحصیل انتخاب کردی؟

ابتدا در خیابان محصل و در یک کارگاه خیاطی مشغول کار شدم که تولیدی تی شرت بود اما صاحبکارم ورشکست شد و کارگاه را تعطیل کرد و من هم بعد از یک سال که آن جا کار کرده بودم بیرون آمدم و از سال ۹۷ در یک کارگاه میل سازی در منطقه تیمور کاری کردم.

مجردی؟

بله!

چند خواهر و برادر داری؟

به خدمت سربازی هم رفته ای؟

بله! سربازی را در میر جاوه و مرزبانی گذراندم تا این که در دی ماه سال ۴۰۳ خدمت سربازی را به پایان رساندم و به مشهد باز گشتم.

باز هم در همان شغل میل سازی فعالیت داشتی؟

یک ماه در میل سازی بودم ولی بعد به یک کارگاه تولیدی نبات و آب نبات رفتم و در آن جا هم ۶ ماه کار کردم ولی چون کارفرما خیلی سخت گیر بود آن شغل را نیز رها کردم و باز هم به یک کارگاه میل سازی دیگر رفتم.

کارفرما چگونه سخت گیری می کرد؟

مثلاً گوشی را ممنوع کرده بود. هیچ کس اجازه نداشت گوشی را در زمان کار استفاده کند و یا حق بیرون رفتن نداشتیم. چون برخی از کارگران مدام سرشان در گوشی بود و گاهی تهیه نبات ها با مشکل روبرو می شد!

سابقه نزاع و درگیری هم داری؟

بله! ۳-۴ بار دعوا کردم آن هم فقط برای دیگران!

یعنی چه برای دیگران دعوا کردی؟

رفیق بازی! دوستانم رنگ می زدند بیا برویم دعوا!

فکر می کنی حالا همان رفقایت برایت چه کار می کنند؟

هیچی! تا رفیق بودند! کله ام یاد داشت! نفهمیدم! کسی را هم مجروح کردی؟

پارسال برای اولین بار چاقو با خودم برداشتم. با یکی از بچه های منطقه پنچتن ز دو خورد و کردم

درگفت وگو با عامل قتل درپاتوق آرایشگاهی واکاوی شد

«رفیق بازی» با آهنگ جنایت!

با خودم گفتم اگر چاقو باشد از خودم دفاع می کنم! آن ها هم شکایت کردند. علاوه بر ۴۰ میلیون تومان مخارج بیمارستان، مبلغ ۸۰ میلیون هم برای گرفتن رضایت دادم ولی آن دعوا هم به خاطر رفیق بازی بود!

مشروب هم تا به حال مصرف کرده ای؟

بله!

اولین بار به خاطر داری کجا مشروب خوردی؟
اولین بار در سن ۱۲ سالگی و در یک مجلس عروسی مشروب نوشیدم. مجلس دامادی یکی از بستگانم بود که به دعوت دوستانم به بیان های اطراف تالار رفتم و در آن جا بساط مشروب خوری به راه انداختیم. آن زمان من هم مانند خیلی از نوجوانان فقط برای این که نزد دیگران کم نیآورم با آنان مشروب خوردم ولی این رفتار زشت متأسفانه به یک عادت در مجالس عروسی روستایی تبدیل شده است.

چرا در دعوا شرکت می کردی؟

گفتم که کله ام یاد داشت! برایم کسرشان بود که به خاطر «رفیق» دعوانکنم! چون در روستا همه یکدیگر را می شناسند و روی «قدرت نمایی» حساب می کنند!

پشیمانی؟

خیلی حالم خراب است! کار من از پشیمانی گذشته است، دچار عذاب وجدان و حشtnاکی شده ام! نمی دانم چگونه به چشمان پدر دوستم (مقتول) نگاه کنم! من با برادر او هم دوست بودم.

پدرت چه شغلی دارد؟

او در ابتدای روستا خوار و بار فروشی (سوپرمارکت) دارد و پدر بزرگم نیز در منطقه پنچتن به شغل قنادی مشغول است.

اکنون که در این شرایط گرفتار شده ای به دوستانت چه می گویی؟

به فکر زندگی و کار باشند این کارها و رفیق بازی ها عاقبتی جز بدبختی و فلاکت ندارد! یعنی پایان آن پوچی است. این غرور های پوشالی فرجامی جز تباهی ندارد!

فکر نمی کنی با این حرف ها غرورت خدشه دار می شود؟

کاش قبل از این که چاقو به دست بگیرم و یا با دوستانم پای بساط مشروب خوری بنشینم، این غرور و روغین را می شکستم! همه این حرف ها یک واقعیت تلخ است، فقط آرزو می کنم تا دوستانم و دیگر جوانان از سرنوشت من عبرت بگیرند و همین الان این غرورهای بی خودی را در هم بکوبند! هر کس هر چه می خواهد بگوید! به خدا عمرشان تباهی شود.



عکس ها اختصاصی خراسان

قبل از حادثه قتل بیکار بودی؟

تا زه می خواستم ماشینم را بفروشم و یک کارو کاسی راه بیندازم که این حادثه تلخ رخ داد.

با دختری هم ارتباط داشتی؟

حدود ۲ ماه قبل از آن که عازم خدمت سربازی شوم با دختری که ۲ سال از من بزرگ تر بود مقابل شیرینی فروشی پدر بزرگم آشنا شدم. او را یکی از دوستانم معرفی کرد و گفت: با آن دختر رابطه داشته است ولی در نهایت ادعا کرد فقط در حد پیامک بازی با او رابطه دار. به همین خاطر من هم شماره ای را گرفتم و او را در شبکه های اجتماعی پیدا کردم و با هم دوست شدیم. بعد هم زمانی که سرباز بودم متوجه شدم که با یک پسر دیگری هم ارتباط دارد. خیلی مرا اذیت می کرد به گونه ای که گریه ام می گرفت. التماس می کردم که نتهایم نگذارد. او تنها دلخوشی من بود ولی توجهی نداشت. با این حال رابطه را با او قطع کردم ولی بعد از پایان خدمت سربازی وقتی به مشهد باز گشتم دوباره پیام داد که من اشتباه کردم بیا گذشته را فراموش کن! اما دیگری خواستم و را از خاطر بیرم به همین دلیل هم با دختر یکی از بستگانم که به من پیام داده بود، دوست شدم تا با او دواج کنم!

مگر نمی دانست تو با دختر دیگری ارتباط داشتی که به تو پیام داد؟

چرا! آن روز با یک خط ناشناس تماس گرفت و بلافاصله تلفن را قطع کرد ولی روز بعد خودش را معرفی کرد و گفت: من با آن خط ناشناس تماس گرفتم چون مدت زیادی منتظر بودم تا رابطه ات را با آن دختر قطع کنی! او به من علاقمند بود و من هم او را دوست داشتم! به همین خاطر ارتباط پیامکی ما شروع شد.

چرا موضوع عاشقی خودت را با پدر و مادر ت

در میان نگذاشتی؟

حدود ۲۰ روز قبل از این حادثه، سرنخی به آن ها دادم وقتی موضوع دامادی را پیش کشیدند من هم گفتم فلان دختر را در یک مجلس عروسی دیدم و به او علاقمند شده ام!

عکس العمل آن ها چه بود؟

مادر م فقط خندید! چون خودش دختر دیگری را برایم زیر نظر داشت که او هم از بستگانمان بود!

فکر می کنی ریشه این جنایت در چیست؟

رفیق بازی و مشروب خوری! پدرم خیلی مرا نصیحت می کرد که این رفیق بازی ها شایسته تو نیست و روزی چوبش را می خوری! ولی من گوش شنو انداشتم ولی حالا خیلی پشیمانم!

اگر زمان به گذشته باز گرد چه کاری را انجام نمی دهی؟

اول با همین رفیقان رفیق قطع رابطه می کنم بعد هم سرمر اپایین می اندازم بدون غرور و شهرت به کارم می چسبم تا زندگی آرامی را تجربه کنم! چرا که خیلی ها به خاطر همین شهرت های دروغین و دعواگری اعدام شدند و بسیاری هم الان در زندان هستند! یگذار بگویند فلانی ترسو است! در هر صورت جوانان از زندگی من درس عبرت بگیرند! کسانی که به دنبال دعوا و درگیری می روند روزگار امروز را ببینند و دست از این رفتار های پشیمان کننده بردارند!

برای سخن پایانی چه حرفی داری؟

من با «ح-س» دوست بودم. حتی برای لحظه ای هم فکر نمی کردم این ماجرا به جنایت برسد! در واقع رفیق بازی «با آهنگ جنایت گره خورد. نمی خواستم چنین حادثه و حشtnاکی رخ بدهد. الان خودم بیشتر از هر کس دیگری عذاب می کشم. ای کاش مسیر درست را می رفتم تا امروز خانواده ای داعدار نمی شد...

هشدار دادستان عمومی و انقلاب شهرستان رفسنجان به عرضه کنندگان ابزارهای غیرمجاز اینترنتی

و برهمزندگان امنیت فضای مجازی برخورد خواهد کرد. این مسئول قضایی با تبیین تبعات حقوقی این اقدامات خاطرنشان کرد: اعمال جرمه های سنگین نقدی، پلمب واحد صنفی، ابطال جواز کسب و برخورد قاطع قضایی از جمله مجازات های پیش بینی شده برای متخلفان است.

بین المللی و کانفیگ های مشابه، در شرایط اضطرار کنونی جرم تلقی شده و مصداق بارز فعالیت غیرقانونی است. وی، با تأکید بر اشراف کامل نهادهای نظارتی بر فعالیت های صنفی و فضای مجازی تصریح کرد: دستگاه قضایی با قاطعیت و بدون کوچک ترین اغماضی با متخلفان

هر گونه ابزار دسترسی غیرمجاز به اینترنت هشدار جدی داد. قاضی حامد محمدی افزود: بر اساس پایش های صورت گرفته و در اجرای حفظ امنیت فضای تبادل اطلاعات، فروش و عرضه هر گونه ابزار دسترسی به اینترنت اعم از اکانت های VPN، کدهای اتصال به سرورهای

توکلی- با برهمزندگان امنیت فضای مجازی بدون اغماض برخورد قضایی می شود

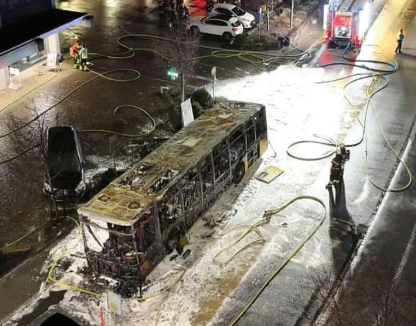
به گزارش خراسان ، دادستان عمومی و انقلاب شهرستان رفسنجان با اشاره به ضرورت صیانت از امنیت روانی و پایداری شبکه در فضای مجازی، نسبت به فروش و عرضه

حادثه در جهان

خودکشی یک مرد، باعث مرگ ۶ نفر شد

در پی آتش سوزی مرگبار یک اتوبوس در غرب سوئیس، ۶ نفر جان خود را از دست دادند و عده ای زخمی شدند.

به نقل از رسانه های اروپایی، این حادثه چند روز پیش در شهر کرز سوئیس رخ داد. یک اتوبوس مسافربری که توسط شرکت حمل و نقل عمومی پست پای اداره می شد، به طور ناگهانی دچار آتش سوزی شد و در مدت کوتاهی شعله های آتش بخش بزرگی از وسیله نقلیه را دربر گرفت. حادثه ای که مقام های محلی آن را یکی از تلخ ترین رویدادهای اخیر در این کشور توصیف کرده اند. پلیس سوئیس اعلام کرد: در این



در امتداد تاریکی

ماجرای ۱۶ سال ارتباط پنهانی!

سال ها «سکوت» بر شانه ام سنگینی می کرد. هیچ گاه نتوانستم با پدر و مادرم ارتباط صمیمانه ای برقرار کنم و حرف هایی بزنم که در قلم باقی مانده بود. به همین خاطر وقتی احساس تنهایی ام بیشتر شد به فضای مجازی پناه بردم و در آن جا با جوانی آشنا شدم که به درد دل هایم توجه می کرد. این رابطه پنهانی در حالی ۱۶ سال از عمرم را تباه کرد که تازه فهمیدم دیگر سن ازدواجم بالا رفته است و به ناچار... به گزارش اختصاصی روزنامه خراسان، دختر ۴۴ ساله که گویی کوهی از غم را بردوش می کشید درباره سرگذشت خود به کارشناس اجتماعی کلانتری شفای مشهد گفت: فرزند اول خانواده هستم و دو برادر کوچک تر از خودم دارم. از کودکی همیشه احساس می کردم باید نقش یک آدم بزرگ را بازی کنم. پدرم مردی بسیار سخت گیر و کم حرف بود. او از همان زمانی که یادم می آید، بیشتر روزها در خانه حضور نداشت؛ از اول مهر هر سال که کارش شروع می شد، مدت های طولانی بیرون از خانه می ماند و وقتی هم برمی گشت، فضای خانه سنگین و پُر از ترس می شد.

مادرم همیشه از پدرم می ترسید. نه اینکه پدرم آدم بدی باشد، اما اخلاق تند و کنترل گرانه ای داشت. در خانه کسی جرات مخالفت با او را نداشت. حتی کوچک ترین تصمیم ها هم باید با نظر او گرفته می شد. همین ترس باعث شده بود مادرم هیچ وقت نتواند از ما دفاع کند.

من در مدرسه دانش آموز بدی نبودم. آرزو داشتم ادامه تحصیل بدهم و دانشگاه بروم، اما پدرم معتقد بود دختر نیازی به درس خواندن زیاد ندارد. وقتی دیپلم گرفتم، اجازه ادامه تحصیل نداد. آن روز یکی از تلخ ترین روزهای زندگی ام بود، چون احساس کردم بخشی از آینده ام همان جا متوقف شد.

سال ها گذشت و کم کم خواستگار هایی برایم آمدند اما، پدرم بدون این که حتی اجازه دهد گفت و گوی جدی شکل بگیرد، همه را رد می کرد. بهانه های مختلفی می آورد یکی شغلش مناسب نبود، یکی خانواده اش، یکی شهرش. در واقع هیچ کس به نظر او کافی نبود. هر بار که خواستگاری رد می شد، احساس می کردم یک قدم دیگر از زندگی عادی فاصله می گیرم.

سنم بالا رفت و تنهایی بیشتر شد. دوستانم یکی یکی ازدواج کردند و من بیشتر وقت ها در خانه می ماندم. همان زمان بود که برای فرار از این تنهایی به فضای مجازی پناه بردم. ابتدا فقط برای سرگرمی بود، اما کم کم با فردی آشنا شدم که حرف زد ن با او حال مرا بهتری کرد.

او شنونده خوبی بود؛ چیزی که در زندگی واقعی کمتر تجربه کرده بودم. گاهی همدیگر را می دیدیم اما، رابطه مان بیشتر در حد تماس و پیام بود. این ارتباط طولانی شد... خیلی طولانی. ۱۶ سال از آشنایی ما گذشت.

در تمام این سال ها، من بین ترس از پدر و نیاز به داشتن یک زندگی مستقل گیر کرده بودم. بالاخره یک تصمیم گرفتم: تصمیمی که شاید از سرخستگی و تنهایی بود. بدون اطلاع پدر و مادرم، به صورت پنهانی با او ازدواج کردم.

آن روز فکر می کردم بالاخره زندگی ام تغییر می کند، اما بعد از مدتی متوجه شدم پنهان کاری خودش تبدیل به یک فشار بزرگ شده است. من نه می توانستم حقیقت را به خانواده ام بگویم، نه می توانستم زندگی ام را به شکل طبیعی ادامه دهم. همیشه استرس داشتم که اگر پدرم بفهمد چه اتفاقی می افتد.

حالا بعد از چند ماه به جایی رسیده ام که احساس می کنم در یک دوراهی قرار دارم. نه می توانم به عقب برگردم، نه می دانم چطور باید ادامه بدهم. به همین دلیل تصمیم گرفتم به مشاوره کلانتری مراجعه کنم؛ شاید بتوانم برای اولین بار بدون ترس درباره زندگی ام حرف بزنم.

من امروز اینجا آمدم ام چون می خواهم یاد بگیرم چگونه با خانواده ام صادق باشم و چگونه برای آینده ام تصمیم درست تری بگیرم. بیشتر از هر چیز دلم می خواهد بعد از سال ها زندگی ای داشته باشم که در آن ترس کمتر و آرامش بیشتر باشد.

گزارش اختصاصی روزنامه خراسان حاکی است: مشاور و مددکار اجتماعی، با بهره گیری از تجربیات ارزنده سرگرد احسان سبکبار (رئیس کلانتری شفای مشهد) به واکاوی این ماجرای تلخ پرداخت و سپس با دعوت از خانواده این دختر جوان بررسی های روانشناختی و قانونی را برای رهایی وی از این شرایط اسفبار آغاز کرد.

بر اساس ماجراهای واقعی در زیر پوست شهر